

حَبْشَنْيَانْيَه
أَسَاخِينْمَسْتَرْت

کارِ پُر فریضہ کن

پاکوشن فَنَّرَانْه غلام رضا - زیر ادبیات دینی

به نام خداوند جان و خرد

کاریزِ فرهنگ

جشن‌نامه استاد حسین مسرت

به کوشش:

فرزانه غلام رضایی

زهرا دهقان‌دهنوی



انتشارات اندیشمندان یزد

۱۳۹۸

عنوان و نام پدیدآورندگان	: کاریز فرهنگ: جشن نامه استاد حسین مرت / به کوشش: فرزانه غلامرضايی، زهرا دهقان دهنوی
مشخصات نشر	: یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهري	: ۴۵۲ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۱۳۶-۸
وضعیت فهرستنويسي	: فیبا
پادداشت	: کتابنامه
عنوان دیگر	: جشن نامه استاد حسین مرت
موضوع	: مرت، حسین، ۱۳۳۹ - - یادنامهها
موضوع	: نویسندها ایرانی - یزد - قرن ۱۴
موضوع	: Authors, Iranian -- Yazd -- ۲۰the century
موضوع	: کتابداران -- ایران -- یزد -- سرگذشتame
موضوع	: Librarians -- Iran -- Yazd -- Biography
موضوع	: نسخه‌شناسی -- ایران -- یزد
موضوع	: Codicology -- Iran -- Yazd
شناسه افزوده	: غلامرضايی، فرزانه، ۱۳۶۰ -
شناسه افزوده	: دهقان دهنوی، زهرا، ۱۳۶۳ -
ردیبدی کنگره	: PIR۸۳۶۱
ردیبدی دیوبی	: ۸۸۸/۳۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۹۹۲۲۱
شماره مجوز کتاب	: ۱۴۹-۹۸



نام کتاب: کاریز فرهنگ (جشن نامه استاد حسین مرت)

گردآورندگان: فرزانه غلامرضايی - زهرا دهقان دهنوی

خوشنویس: استاد محمد رهبران

ناشر: اندیشمندان یزد

واژه‌چین: ابوالفضل مرشدی

ناظر چاپ: سید محمد موسوی

عکس روی جلد: شادی شاععی (استودیو آپاما - یزد)

طرح روی جلد: عباسعلی نجم‌آبادی

چاپ نخست: بهار ۱۳۹۸

لیتوگرافی: یاس

چاپ و صحافی: گاندی

شماره‌گان: ۵۰۰ نسخه

بهای: ۷۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۱۳۶-۸

نشانی ناشر: یزد. خیابان فرجی یزدی، بازارچه ۱۱۰. تلفن ۰۳۵۳۶۲۶۹۳۳۰ - ۰۹۱۳۳۵۶۶۷۲۲

این کتاب با حمایت مالی مؤسسه فرهنگی هنری ریحانه رسول‌یزد و کتابخانه و موقوفه میرزا محمد کاظمینی چاپ و منتشر شده است.



فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار (دفتر زمانه) ... (فرزانه غلامرضايی، زهرا دهقان‌دهنوی)
۹	مقدمه (کاريز فرهنگ) ... (علي‌اکبر جعفری‌ندوشن)

بخش نخست: زندگی، آثار و ديدگاه‌های استاد حسین مسرت

۱۵	کارنامه کوتاه استاد حسین مسرت
۱۷	ناگفته‌های حسین مسرت ... (حمیدرضا اميری)
۶۵	اميدوا ر به نسل آينده يزدپژوهی ... (حمیدرضا محمدی)
۷۳	فهرست آثار حسین مسرت

بخش دوم: بر زبان سخنوران (درباره استاد حسین مسرت)

(الف) مقالات

۸۵	مظہر سختکوشی و قناعت ... (محمدعلی اسلامی‌ندوشن)
۸۶	حسین مسرت، پژوهشگری ژرف‌اندیش ... (نعمت‌الله ادریسي)
۹۱	مسرت، چهره ماندگار ... (عبدالعظیم پویا)
۹۳	برای او که جهانی است بنشسته در گوشاهی ... (علي‌اکبر جعفری‌ندوشن).
۹۶	ژرف‌نگری در قلمرو «فرهنگ» و «بیز» ... (یدالله جلالی‌پندری)
۱۰۱	نوشتمن، سرنوشت اوست ... (مجید جوادیان‌زاده)
۱۰۴	استاد حسین مسرت در چند قاب ... (محمدمهری جوادیان‌زاده)
۱۰۸	پژوهشگر پاکنهاد و نیک‌اندیش از دیار بیز ... (فخرالسادات خامسی)
۱۱۰	بیزدانه مسرت ... (اصغر دادبه)
۱۱۲	استاد حسین مسرت: تبلور بیزشناسی در تاریخ معاصر ... (فاتمه دانش‌بیزدی)
۱۱۴	تو آنی که دانی ... (وحید ذوالقاری)
۱۱۷	آن جان جهان مرا قلم بود قلم ... (محمود رهبران)
۱۲۱	در جستجوی راوي یک تمدن ... (مهدى زمان‌زاده)
۱۲۳	حسین مسرت و جایگاه او ... (علي‌زهرايي)
۱۲۸	زاده تنهایی، پرورده آگاهی ... (مهری زینی)
۱۳۱	بیز، مسرت و آزادی ... (احمد شعبانی)
۱۳۳	مسرتی که من شناختم ... (احسان شکراللهی طالقانی)

۱۳۵	به رسم ادب گفتن از یار خوش است ... (اسدالله شکرانه)
۱۳۸	کتابدار مرجع ... (نووس عامری)
۱۴۱	مسرت و پژوهشگران یزدی ... (محمدعلی عسکری کامران)
۱۴۵	مود آرام روزگار پرهیاوه ... (سعید عطار)
۱۴۷	دانشی مرد یزد ... (زهرا قانع نصرآبادی)
۱۵۰	کتاب کاو پژوهنده ... (سیدفرید قاسمی)
۱۵۲	سه گفتار درباره حسین مسرت ... (میرزا محمد کاظمینی)
۱۵۴	پاکیزه روی پاکیزه خوی ... (کاظم کشمیرشکن)
۱۵۶	گواهی ... (عباس گلکار)
۱۵۸	سخت کوشی در کویر ... (سید محمد کاظم مدرسی)
۱۶۱	استاد مسرت؛ رشک برانگیز و ستودنی ... (غلامرضا نصراللهی)
۱۶۳	استاد حسین مسرت، پژوهشگری توانا ... (عالیه نقیب الذکرین)
۱۶۸	مسرت خاطر ... (محمد جعفر یاحقی)

(ب) شعر و داستان

۱۷۲	فیروزه خوش تراش این گنبدها ... (زکریا اخلاقی)
۱۷۵	ارباب سخن ... (سید کاظم استقامت)
۱۷۶	پارسایی، پایداری را بخوان ... (عباس افضلی «تادم یزدی»)
۱۷۷	سرور اهل تحقیق ... (علی اکبر خدایی)
۱۷۷	آیینه و قلم ... (زهرا دهقان دهنوی)
۱۷۷	آیینه بی غبار ... (زهرا شمس الدینی)
۱۷۸	چراغ معرفت آرا ... (سیدفضل الله طباطبایی ندوشن)
۱۷۸	پژوهشگر نستوه ... (اکبر قلمسیاه)
۱۷۸	طرفه کار وادی قلم ... (غلامرضا محمدی «کویر»)
۱۸۰	ادیب و فاضل، اما بی نشانه ... (سید یحیی مدرس وامق)
۱۸۳	داستان (دیدار با دوست) ... (مهرگان)

بخش سوم: درباره آثار

۱۸۹	کتاب‌شناسی میبدی ... (مهدی آذریزدی)
۱۹۲	یادگار مسرت ... (ایرج افشار)
۱۹۴	مقدمه‌ای بر کتاب آبانبارهای شهر یزد ... (محمدحسین پاپلی یزدی)
۱۹۷	تذکرة میکده (تذکرة شعرای یزد در دوره قاجار) ... (یدالله جلالی پندری)
۱۹۸	شاعر آزادی (زندگی و شعر فرخی یزدی) ... (یدالله جلالی پندری)
۲۰۳	کتاب‌شناسی ابوالفضل رشیدالذین میبدی ... (یدالله جلالی پندری)
۲۰۵	کودک‌نویس کتاب‌شناس ... (پیمان جلیل پور)

درآمدی بر کتاب آب انبارهای شهر یزد ... (علی اصغر سمساریزدی)	۲۰۹
معرفی کتاب تذکرة میکده ... (محمدعلی عسکری کامران)	۲۱۲
رباعیات مؤمن یزدی ... (سیدعلی میرافضلی)	۲۱۵
کتابشناسی ابوالفضل رشید الدین مبیدی ... (؟؟؟)	۲۲۴

بخش چهارم: گفتارهای تقدیمی

ضرورت نگارش فهارس نسخه‌های خطی ... (اکبر ایرانی)	۲۲۹
نگاهی بر تزئینات در آب انبارهای ایران ... (رضا بیطرفان)	۲۳۶
ساختمان معجزه (آتشکده گوهر شب چراغ، ...) ... (محمدحسین پاپلی یزدی)	۲۵۲
خاستگاه اجداد آل مظفر در تحرکات قومی ... (فرهنگ جهانبخش)	۲۵۹
یادداشت‌هایی در استانبول ... (سیدصادق حسینی اشکوری)	۲۷۰
بررسی عناصر اسطوره‌ای در روایت یزدی افسانه مرغ سخنگو ... (زهراء دهقان‌دهنوی)	۲۸۷
محله نو (از محلات اصفهان عصر صفوی) ... (محمدزاده‌وش)	۳۰۳
والتر بنیامین و مواد چاپی در موضوع تکثیر مکانیکی ... (احمد شعبانی)	۳۱۲
گذری و نظری بر خلاصه اشعار و چاپ اصل هفتم آن (آذری‌بايجان) ... (سعید شفیعیون)	۳۱۹
درآمدی بر گونه‌شناسی تاریخی غزلیات فرخی یزدی ... (پیام شمس‌الدینی)	۳۳۵
عصر فردوسی و برونق‌گرایی در ضرب المثل‌های شاهنامه ... (جعفر عشقی)	۳۴۳
شاعران یزد و منظومه‌های حماسی تاریخی و دینی ... (نازنین غفاری)	۳۶۱
در ضرورت فraigیری و فراده‌ی دانش در نظام اواره تمدنی و دینی ... (محمد فرح آزاد)	۳۸۰
کابوستنامه متقی (گزارشی از مهاجرت نسخه اصل مجمع) ... (حسین متقی)	۳۸۶
مسئله نجومی در داستان سیندبادنامه و روایت عَضْد (یزدی؟) ... (محمود مدبری)	۴۰۳
تأملی در چرایی اطلاق «کثه» بر یزد در برخی از منابع مکتوب ... (رضا ملا‌حسینی اردکانی)	۴۱۰
رباعیات شهود یزدی ... (سیدعلی میرافضلی)	۴۱۹
خلیفه سلطان، فقیه دولتمرد صفوی ... (سعید میرمحمدصادق)	۴۳۳

بخش پنجم: تصاویر و اسناد

پیش‌گفتار

دفتر زمانه

در گذر تاریخ و رخ دادن حادثه‌های گوناگون، از مهم‌ترین چیزهایی که روح انسان را حلاوتی می‌بخشد و دل او را گرمی می‌دهد یکی هم یاد کردن از مردان و زنانی است که در هر برههٔ تاریخی سیاه و سپید، چرا غ دانش را روشن نگه داشته، نور خرد و انسانیت و والامنشی به اطراف و اکناف روزگار تابانده‌اند.

انسان، طالب همدلی و همفهومی است و نزدیکی روح خود با روح انسانی دیگر را، مایهٔ آرامش و خوشبختی و دل آرامی می‌داند؛ اگرچه این انسان همدل و جان آشنا، قرن‌ها پیش از او زیسته باشد و یا سال‌ها پس از او به دنیا بیاید. از همین روست که شاعری چون فروغ پنجره‌های می‌خواهد تا از روزن آن با آفتاب در ارتباط باشد و شاید با روح آشنا انسانی در آینده به گفتگو درآید و نیما از نفرات درگذشته‌ای یاد می‌کند که نام آنان وی را روشن می‌دارد و جرأت می‌بخشد.

از این منظر، شرح انسانیت و خدمات یک انسان و ثبت و ضبط خاطرات، اندیشه‌ها و اقدامات او بیش از آن که خدمتی به خود آن فرد باشد، خدمتی است به آینده‌گانی که به دنبال جانی آشنا می‌گردند، که نامش انگیزه ژرف‌اندیشی، سخت‌کوشی، مهراندوزی و نیکی‌افروزی باشد؛ جانی آشنا که تاریخ نام او را بر کتیبه‌ها و کتاب‌ها جاودان داشته است و به راستی تاریخ هر ملت چیزی نیست جز تاریخ یادها و نامها. نام حسین مسرت یکی از آن نام‌هast است که شایسته است در آن سوی پنجه تاریخ بر زبان آید و کسی را قوت ببخشد و روشن بدارد.

اصطلاح «كتابداری» دربارهٔ حسین مسرت بیش از آن که یادآور شغلی با همین نام باشد، که وی سال‌های عمر خود را به بهترین شکل، صرف آن کرده است، یادآور مرام و مسلکی است که وی در برخورد با کتاب در پیش گرفته است. اصطلاح کسی را «داری کردن» در گویش مردمان یزد، به معنی خدمت کردن و بزرگ داشتن و محبت و توجه صرف کسی کردن است؛ این تعییر یزدی، بیشتر، نشان‌دهندهٔ مرام و مسلک و شیوهٔ زندگی مسرت است که کتاب را مانند شخصی ارجمند و بلندمرتبه «داری» کرد و سال‌های عمر و جوانی را به چنان دقّت و ظرافتی وقف شناختن و پروردن کتاب کرد که گویی «تازک‌آرای تن ساق گلی» را به جان کشته و آبیاری کرده است و به راستی چه وقفی والتر و ارزشمندتر از وقف عمر و اشتیاق و عشق؟

آنچه حسین مسرت را در میان پژوهشگران دیگر ممتاز می‌کند کتابداری و آشنایی او با پس‌کوچه‌های کتاب است و آنچه او را از کتابداران دیگر متمایز می‌دارد روحیهٔ پژوهش و قلم‌فرسايی اوست. جمع اين دو ويژگي، وی را که گوئي شاگرد خلف دیگر چهرهٔ ماندگار اين ديار،

استاد ایرج افشار است، به پیری فرزانه و مرشد راهی بدل کرده که شمع راه بسیاری از محققان، نویسنده‌گان و کتابخوانان بوده است و چه بسا افرادی که وی به شایستگی آنان را به مسیر سبز دانش و پژوهش سوق داده و به راه انداخته است.

آیین بزرگداشت و حکم نامه‌ای روشن بر سینه روزگار آنجا اهمیت می‌یابد که نامهای ثبت شده، چراغ‌هایی می‌شوند جاودان، در سراسر جاده‌ای که اگرچه گام نهادن بر آن دشوار می‌نماید، اما خجستگی و برکت وجود این چراغ‌ها، دل هر رهرو روشن‌پژوه و دانش‌دوست را گرم کرده، قدم‌هایش را محکم می‌کنند.

در جریان آماده‌سازی این جشن‌نامه، شاهد آن بودیم که نام آشنای حسین مسرت، همچون شراره‌ای در جان دوستان و آشنا‌یانش، آتش و گرمی به پا کرد و قلم‌ها را برای نوشتن، تیز و دل‌ها را از شوق گفتگو لبریز نمود و زیبا آن است که نامی، فارغ از القاب و پیشووندها و سمت‌ها، به خودی خود احترام‌انگیز و مهرآمیز است و گویای جهانی خاموش و پنهان که آن نام به تنها‌یی به دوش می‌کشد. نامی چنان واقعی، چنان حقيقی و چنان جامع همچون «حسین مسرت» که خود اعتبار هر عنوان و لقبی است.

در تدوین و آماده‌سازی این جشن‌نامه استادان بزرگوار و دوستانی عزیز و فرهیخته صمیمانه یاری‌مان کردند که از آن‌ها سپاسگزاریم؛ به ویژه استادان گرامی جناب آقای دکتر یدالله جلالی پندری، جناب دکتر علی‌اکبر جعفری‌ندوشن، سرکار خانم دکتر گلپرنصری و جناب آقای پیام شمس‌الدینی که همراه و مشاور ما بودند، نیز سرکار خانم دکتر فخرالسادات خامسی که زحمت پیگیری اولیه کار را به عهده داشتند؛ همچنین سپاسگزاریم از هنرمند نازنین دیارمان، استاد محمود رهبران که طراحی جلد این مجموعه به هنر بی‌بدیل ایشان آراسته است.

از پژوهشگران، نویسنده‌گان و سایر فرهیختگانی که مقالات و یادداشت‌های خود را برای درج در بخش‌های مختلف مجموعه به دست ما رساندند و یا اجازه دادند مطالب چاپ شده آنان (با ذکر منابع پیشین) در کتاب درج شود سپاس فراوان داریم؛ همچنین بايسته است در این مجال از جناب آقای محمد کاظمینی که هزینه چاپ این مجموعه را عهده‌دار شدند، آقای ابوالفضل مرشدی حروف‌چین و صفحه‌آرای اثر، آقای سیدمحمد موسوی ناظر چاپ انتشارات اندیشمندان یزد، استاد محمود رهبران که جلد این کتاب را به هنر خوش‌نویسی خود مزین کردند، استاد عباسعلی نجم‌آبادی که زحمت طراحی روی جلد را به عهده داشتند، سپاسگزاریم.

این مجموعه برگ سبزی است درویشانه تقدیم به استاد «حسین مسرت» که آیینه تمام‌نمای صداقت، فروتنی، درستکاری و عشق است در زندگی و دانش‌ورزی؛ کسی که به گفته استاد ایرج افشار «جهانی است بنشسته در گوش‌های». جز این دعات نگوییم که رودکی گوید:

«هزار سال بزی صد هزار سال بزی».

فرزانه غلام‌رضایی

زهرا دهقان‌دهنوي

کاریز فرهنگ

دکتر علی اکبر جعفری ندوشن

کاریز در پی کند و کاو اعماق زمین، آبی را که از دهليزهای زمین نشت می‌کند، از فواصل گوناگون با ترکیب و خواص متعدد گرد می‌آورد تا چون جویبارکهای باریکی سر بر سر هم گذارند و به تدریج در هم آمیزند و غلتزنان در هم غوطهور شوند، شاید آبی مرکب از خواص گونه‌گون مناطق مختلف زمین پدید آید که وقتی از میان گلولایی و سنگریزهای می‌گذرد و نهنم می‌پالاید، نهری مصفاً بسازد که در مسیر خود دلام و سرانداز در مظهر قنات رخ به آفتاب بنماید تا عطشی فرونشاند و یا رویی با زلالی خود بشوید و یا تفتیدهای را خنکایی ببخشد.

گذشتگان ما، قنات را با قناعت سرشته‌اند، چون بر این باور بودند که آب را باید به اندازه کرم زمین و قدر مقدور سفره‌های زیرزمین برداشت. آنان با آگاهی از واقعیت‌های این سرزمین خشک و محدودیت‌های اقلیمی‌اش و در سازگاری و رواداری با طبیعت کم آب به کاریزکاوی حسابگرانه رسیده‌اند ولذا هرگز برخلاف حقاران چاههای عمیق، اسباب نقب و غارت ذخایر آب این خشکستان فراهم نمی‌کردند؛ بلکه دوراندیشانه، رشد دیررس و گرددوار (درخت گردو) کاریزها را بر جهش آنی و کَدووار چاههای عمیق، ترجیح می‌دادند و بیم آن داشتند که مبادا حیات دیرزی و پایدار این سرزمین کم آب را در پای مطامع زودگذری قربانی کنند.

بی‌شک تلاش و شکیبایی و پشتکار مقتیانی که کاوشگرانه، ذره ذره این کاریزها را در دل خاک کلنگ زده‌اند، زمینه دست‌یافتن به رگه‌هایی از آب را در این سرزمین کم آب فراهم آورده است؛ یعنی کاریزکاوی فرآیندی آنی و مقطوعی نیست، بلکه پیاپی و متدرج است و با کارهای سطحی و سرسری میانه‌ای ندارد. متکی بر ژرفنگری و دانش و تجربه چند هزارساله پیشینیان است و این‌رو به انبار تجربه و گنجینه دانش و خلاقیت می‌ماند که طی قرون و اعصار متمادی فراهم آمده است.

کاریز، حاصل همکاری و همیاری است و مبتنی بر فرهنگ یاری‌گری و کار گروهی که با همراهی همه ارکان و اجزای مؤثر آن یعنی کلیه کارگزاران قنات اعم از مقنی، گل‌کش، میراب، مشرف و ... به حرکت می‌افتد و بسان یک سازواره منظم، مبتنی بر نظام واره حقوقی منسجم و دقیقی است که سنجیدگی و دقّت وافر در تدوین ضوابط تأسیس و اداره آن موجب شده تا بتوان آن را با نوعی شرکت سهامی با ارکان و مقررات حقوقی و مالی کامل قیاس کرد. عیارمندی و ضابطه‌داری آن که مبتنی بر مبانی وثيق شرع و عرف است و حرمت و غبطة دیگران را سخت پاس می‌دارد از اخلاق و مدنیتی دیرپایی پرده بر می‌دارد.

طرفه آنکه گاهی تجلی این اوصاف ستوده کاریزی نظیر سخت‌کوشی، پشتکار، دوراندیشی، شکیبایی، رواداری و ... را می‌توان در قامت برخی از دل‌بستگان مقیم حریمش به نظاره نشست؛ حسین مسرت در زمرة این کاریزوران است. او سالیان درازی در گوشه گنجینه کتابخانه وزیری به کلوش در تاریخ و فرهنگ این سرزمین پرداخته و خط به خط کتاب‌ها و مقالاتی که نام و یادی از یزد در خود داشته واکاویده و ورق به ورق نسخه‌های خطی پیشینیان را از نظر گذرانده تا با احیای میراث معنوی گذشتگان شریان حیات فرهنگی شهر را همچون کاریزهای دیرپایش از خشکی برهاند.

او بیش از همه در معرفی داشته‌های فرهنگی یزد کوشیده و دامنه وسیعی از فرهنگ پژوهی را وجه همت خود ساخته است. از آداب و رسوم و فرهنگ عامه (Folklore) تا معرفی منابع و مفاخر فرهنگی یزد که عمدۀ تلاش‌های قلمی اوست که سال‌هاست در جراید وی را نام آشنای خوانندگانش ساخته است. این جمع‌آوری، تدوین و انتشار خردۀ فرهنگ‌ها و نام و نشان‌ها، کم‌کم دانشنامه‌ای مبسوط از یزدشناسی برای او فراهم کرده که گزیده‌های از آن در کتابی با عنوان «یزد؛ یادگار تاریخ» جامه نشر نهایی یافته است.^۱

۱- کتاب مذکور در هشت دفتر تدوین شده که دفتر نخستش از کاوش در اعماق تاریخ باستانی یزد آغاز می‌شود و سپس به یکی از علاقه‌مندی‌های جدی مسرت یعنی معرفی ناموران و بزرگان یزد در دفتر دوم می‌رسد؛ نامدارانی همچون رشید‌الدین میدی (صاحب تفسیر کشف الاسرار و علة الابرار)، سید محمد‌کاظم یزدی (صاحب عروه الوثقی)، وحشی بافقی، فرخی یزدی، وزیری یزدی، اسلامی ندوشن، ایرج افشار، محمد کرم پیرنیا، مهدی آذریزدی و ... که درباره برخی از آن‌ها مسرت کتاب‌های مستقلی نیز نگاشته است. او بخش سوم را به فرهنگ یزد اختصاص می‌دهد و به تحقیق و تدوین تاریخ کتاب و کتابخانه‌داری در یزد که مشغولیت اصلی او طی‌ییش از سه دهه گذشته بوده می‌پردازد. تاریخ مطبوعات یزد نیز برگ ارزشمند دیگری از این دفتر پروریمان فرهنگنامه است. شعر و ادب که همواره این‌جا خلوت مسرت بوده و به نیکی در آن طبع آزمایی کرده در کتاب تلاشی که وی در واکاوی گوشی یزدی نموده و تذکره‌ها و کتب مختلف ادبی این دیار را معرفی نموده بروز و اعتبار کتاب افزوده است. معماری یزد و ابینه تاریخی، خانه‌های سنتی، بادگیرها، کاریزها، سازه‌های آبی، آب‌انبارهای یزد، دخمه‌ها و ...، مجموعه عناصر

البته مسّرت دستنوشته‌های یزدگاری فراوان‌تری درباره ساحت‌های مختلف این اقلیم پر تاریخ دارد که اگر توفیق یابد همه آن‌ها را منتشر کند، چندین جلد دیگر بر این صحيفه قطور یادگار تاریخ خواهد افزود. در این میان ممکن است عده‌ای به تغییب تدوین بر تألیف در مجموعه آثارش، وی را بنوازند. اما مگر نه آن است در بستر بکر و بایر یزد پژوهی، تدوین و تدقیق مجموعه دارایی‌های فکری و فرهنگی یزدشناسانه نیز مستلزم سال‌ها تحقیق و جستجو در مبادی و منابع پراکنده و مکتوم تاریخی است؟ چنین اهتمامی همچون کاریزکاوان کویر است که در اعماق زمین کم‌آب، سال‌ها، کلنگ‌زنان در جستجوی قطره‌قطره آبی هستند که بتوانند با به هم پیوستنش، جویباری جاری کنند که تمدن کاریزی را برقرار و بالند نگه دارد. تاریخ و فرهنگ این شهر کهن سال کویری نیز بدون واکاوی مستمر و فیش‌برداری و تدوین و تحریر مطالب پراکنده نمی‌تواند صورت تبویبی بیابد که منبع علمی محققین و سند ثبت یگانگی تاریخی این شهر یادگار تاریخ گردد و لذا عشقی ذاتی به این سرزمین باید تا با سخت‌کوشی و پشتکاری کاریزوار بتواند این حجم از پژوهش‌های یزدشناسی را گرد آورد و سپس چنان در تدوین آن بکوشد که بیش از صدها مقاله و ده‌ها کتاب را پشتوانه نظری تاریخ‌مندی و فرهنگ‌مداری شهری سازد که جهانیان به احترام سرمایه‌های گران‌سنگ تاریخی‌اش آن را به عنوان میراث بشری به ثبت برسانند.

مسّرت که اکنون از کار مقید اداری بازنشست شده و آزادانه اختیاردار اوقات خویش است. قدری فنی‌تر به امر پژوهش و تصحیح متون کهن مشغول است و در ساحت‌های فرهنگی شهر هم حضور پررنگ‌تری دارد؛ جراید در انتشار یادداشت‌های فرهنگی او که به معرفی کتاب‌ها، رویدادها، پیشنهادها و انذارهای فرهنگی می‌پردازد از هم سبقت می‌گیرند و مجالس و محافل فرهنگی به اهتمام و راهنمایی او در مناسبت‌های مختلف نشاط فرهنگی شهر را نوبه‌نحو می‌کنند و نهادها و متولیان فرهنگ شهر از مشورت او در نمی‌گذرند.

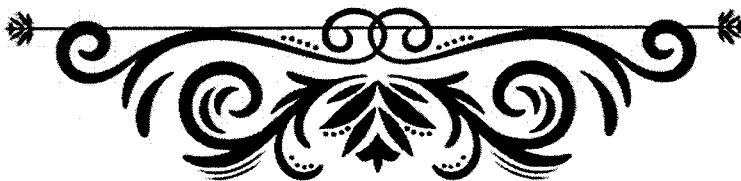
او به پشتوانه سال‌ها دانش و تجربه یزدکاوانه اش چون جویباری است که از دهلیز کاریزهای فرهنگ یزد جاری گردیده و دشت تشنۀ فرهنگ و ادب یزد را آبیاری می‌کند. اهل نظر آن‌گاه که از کنار این جویبار می‌گذرند، می‌ایستند؛ سر و روی به زلای و صفائش می‌شویند و به وسع خود از آن مشروب می‌شوند؛ افراد اندکی هم ممکن است بدان بنگرند و در صافی و روشنی آن،

تصویری از خود بینند که خوشایندشان نباشد. این جویبار پاک نمی‌تواند کار دیگری بکند جز اینکه راه خود را ادامه دهد و تصویر کسانی را که در آن نگاه می‌کنند، همچنان که هستند، نشان دهد. اگر کسانی به خشم آیند و برآشوبند و خس و خاشک تهمت و افترا به این جویبار بروزند و بخواهند مشرب صافی آن را بیالیند، این جویبار هرگز نمی‌تواند تصویر آن‌ها را عوض کند؛ لذا آرام و سرانداز به مسیر خود ادامه می‌دهد و دل‌بستگان شناخت یزد را به جرעהهای میهمان می‌کند؛ البته مقتضای طبع کاریزی این جویبار لایروبی و پالایش و ویرایش دائمی است که امیدواریم حسین مسرّت همواره بدان اهتمام یابد.

یزد - شهریور ۱۳۹۷

بخش نخست:

زندگی، آثار و دیدگاه‌های استاد حسین مسوت



کارنامه کوچاه استاد حسین مسرت

حسین مسرت، فرزند عباس، متخلص به «مسرور»، متولد دوم شهریور ۱۳۳۹ در شهر یزد، تحصیلات مقدماتی را در (دبستان سعدی، مدرسه راهنمایی نمونه و دبیرستان علی دیهیمی) یزد گذراند. از مهر ۱۳۶۳ تا پایان مرداد ۱۳۶۵ به عنوان پژوهشگر در اداره میراث فرهنگی یزد مشغول به کار شد. در شهریور ۱۳۶۵ به عنوان کتابدار به استخدام کتابخانه وزیری یزد درآمد. در تیر ۱۳۷۴ درجه کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه پیام نور تفت دریافت کرد و در دی ماه ۱۳۹۶ مدرک کارشناسی ارشد نسخه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران را اخذ نمود. مسرت فعالیت پژوهشی خود را با چاپ مطالب انتقادی درباره یزد در روزنامه اطلاعات به سال ۱۳۵۶ آغاز کرد و در ادامه از سال ۱۳۶۴ با هفته‌نامه ندای یزد همکاری کرد. وی مقاله‌های متعددی در نشریه‌هایی چون: آینده، هستی، کیهان فرهنگی، گوهران، شوکران، پاژ، دانش پاکستان، رسانه، ادبستان، فرهنگ یزد، آشنا، آینه پژوهش، آینه میراث، نقد کتاب میراث، کتاب ماه ادبیات، جهان کتاب، دانش ورز، گزارش میراث، نشر دانش و نشریات بومی یزد به چاپ رسانده است. برخی از آثار او نیز شامل اشعار و سرودهای او است. وی از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، در طیِ دو دوره، «پژوهشگر نمونه» شناخته شد و در سال ۱۳۸۲ به عنوان «کتابدار نمونه کشوری» از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتخاب شد و در سال‌های ۱۳۸۴، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ «پژوهشگر نمونه آستان قدس رضوی» گردید. مسرت در اسفند ۱۳۹۵ با عنوان «کتابدار نمونه کشوری» از کتابخانه وزیری یزد بازنشسته گردید. وی هم اکنون دارای بیش از ۶۰ عنوان کتاب (در زمینه‌های تصحیح نسخه خطی، تأثیف، گردآوری و ...) و ۶۰۰ مقاله چاپی است.

مسئولیت‌ها و فعالیت‌های استاد حسین مسرت:

مدیر بنیاد ریحانة الرسول (س) (از ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۲)؛ عضو هیئت منصفة مطبوعات استان یزد (از ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۴)؛ مدیر عامل کانون یزدی تباران (از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴)؛ مسئول مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری دانشگاه یزد (از ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۰)؛ کارشناس اسناد و کتب خطی کتابخانه وزیری (از ۱۳۹۵ تا ۱۳۸۸)؛ عضو انجمن میراث فرهنگی شهرستان یزد (از ۱۳۷۳ تا کنون)؛ عضو هیئت

تحریریهٔ فصل‌نامهٔ فرهنگ یزد (از ۱۳۸۰ تاکنون)؛ سردبیر شماره‌های نخستین روزنامهٔ آفتاب یزد؛ داور جشنواره مطبوعات یزد و دیگر جشنواره‌های نقد کتاب در ایران (سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۶) و استان یزد (از ۱۳۸۲)؛ داور کتاب سال ایران (۱۳۹۵)؛ عضو حقیقی شورای راهبردی شهر تاریخی یزد (۱۳۹۶)؛ عضو کمیتهٔ نام‌گذاری شورای شهر یزد (۱۳۹۶)؛ دیگر انجمن‌های قلم استان یزد (۱۳۹۶)؛ عضو کمیسیون فرهنگی شورای شهر یزد (۱۳۹۶ تاکنون)؛ عضو شورای مشورتی میراث فرهنگی و گردشگری استان یزد (۱۳۹۷) و

منابع:

- فهرست آثار حسین مسرت، یزد بنیاد ریحانة الرسول(س)، ۱۳۷۸، ص ۱-۷.
- حسین مسرت، مصاحبه، مورخ پاییز ۱۳۸۰، تهیه شده برای روزنامهٔ اطلاعات.
- «یزد، یادگار تاریخ است»، گفت‌و‌گو با حسین مسرت (تارنمای سرو ۱۳۹۳).
- کارنامهٔ سی‌سالهٔ حسین مسرت، تهران: مهر گردان، ۱۳۹۴؛ مصاحبهٔ جدید ۱۳۹۷.

مسرت در آینه گفتگوها

ناگفته‌های حسین مسرت

حیدرضا امیری

کارشناس ارشد ایران‌شناسی

او را این گونه شناخته‌ام: آرام، نجیب، پر تلاش، پیگیر و خستگی ناپذیر. از حسین مسرت می‌گوییم. او که هرجا سخن از بیزد و بیزدشناسی در میان باشد، ناگزیر نامش بر زبان است و گامش در میدان. دی و بهمن ۱۳۹۶ خورشیدی بود که در سه نشست با او گفت‌وگو کردم تا از زندگی اش، کارش، برنامه‌هایش و دل مشغولی‌هایش بگویید. از زمان کودکی اش پرسیدم و از مشقت‌هایش در آن دوران شنیدم. او برایم از اشتیاقش به «کلمه» گفت؛ از انسش با «قلم»؛ از کسانی که یاری اش کردند؛ و آنانی که همراهی اش نکردند؛ و از آن داغ بزرگ ... با او به گفت‌وگو نشستم تا از همتش برای شناخت و معرفی تاریخ و فرهنگ بیزد بشنوم.

واژه به واژه این گفت‌وگو را خانم مليحه کمال‌زاده و آقای محمدابراهیم دهقان با دقت بر روی کاغذ پیاده کردند. از ایشان بسیار ممنونم. در تنظیم متن مصاحبه، همه تلاشم بر این بوده است که از حال و هوای گفتار خارج نشود و در عین حال ویرایش به حد و گونه‌ای باشد که برای خواننده کتاب، دشوار نگردد. جناب استاد حسین مسرت چندین بار با حوصله، متن مصاحبه را بازخوانی کردند و اندک مواردی را افزودند و کاستند. پاورقی‌هایی نیز برای کسب اطلاعات بیشتر علاقه‌مندان، بر آن افزوده شد.

— استاد مسرت؛ خودتان را بیشتر معرفی کنید. کی و کجا به دنیا آمدید؟

— من در دوم شهریور ۱۳۳۹ در شهر بیزد و در زایشگاه بهمن به دنیا آمدم. خانه ما از سمت راست، کنار بیمارستان رهنمون واقع در خیابان شاہپور (فرخی بزدی کنونی)، چسیده به محل کار پدرم بود. پدرم همانجا دفترخانه داشتند. من و مادرم مدتی بعد به محله مصلی عتیق، بالای یک نانوایی نقل مکان کردیم.

— اصالتاً اهل کدام یک از محله‌های بیزد هستید؟

— پدر من اهل محله دومنار بود. این محله در محدوده خیابان سید گل سرخ است؛ نزدیک میدان شاه [عباسیه] یا بعثت کنونی. اگر محله میدان شاه [عباسیه] را گسترده کنیم، دومنار، زیرمجموعه آن

قرار می‌گیرد.

– در حال حاضر از مدرسه تاریخی دومنار چیزی باقی‌مانده است؟

– بله؛ چند متری باقی‌مانده؛ بخش کوچکی که با احداث خیابان سید‌گل سرخ، کنار پیاده‌رو افتاده است.

– از پدر تان مرحوم عباس مسرت بگویید.

– پدر من کتابخانه عظیمی در خانه داشتند. وقتی او دچار اختلافات خانوادگی شد، وضع مالی اش بد شد و به ناچار خانه را به گرو یکی از نزول خواران به نام مهدی ... داد تا با پولی که به امانت می‌گیرد، بتواند زندگی اش را بگذراند. پدرم بعد از چند سال توانستند خانه را از گرو بیرون یاورند. برادر بزرگم تعریف می‌کند: «وقتی خانه از گرو درآورده شد، تمام کتاب‌ها که عمداً خطی و چاپ سنگی بود، ترده^۱ خورده بود و تقریباً چیزی از آن‌ها باقی نمانده بود».

پدر من قبل از اینکه سردفتر استاد رسمی شوند، در محله دو منار عطّاری داشتند. در کاغذی که از پدرم در دست دارم، شهرتش به این صورت است: عباس آقا عطّار. بعدها که در سال ۱۳۰۴ش. نام خانوادگی رسمیت یافت، پدرم شهرت «مسرت» را انتخاب کرد.

پدر من، سواد ششم قدیم داشتند که تقریباً برابر لیسانس حالت است. آن زمان بالاترین مدرک تحصیلی، ششم بود. پدرم می‌گفتند: «کلاس دوم دستان که بودم، گلستان سعدی می‌خواندیم». او ابتدا در چند محض، منشی بود و کم کم خودش امتحان سردفتری داده بود و سردفتر شده بود.

پدرم طبع شعر هم داشتند. کاغذی از ایشان باقی است که آقای حسینعلی حُسْنی از کازرون برایش نوشته و فرستاده است. نویسنده نامه طبع شاعری داشته و یکی از سروده‌هایش را فرستاده تا پدرم آن را اصلاح کنند. متأسفانه به علت مشکلاتی که پدر در جریان زندگی داشتند، بسیاری از اشعار و نوشته‌هایشان از بین رفته است. ما فقط پنج قطعه از اشعار ایشان را پیدا کرده‌ایم. من این پنج سروده را در ویرایش جدید کتاب «یزد، یادگار تاریخ» آورده‌ام. ایشان با مرحوم عبدالحسین آیتی، نویسنده کتاب تاریخ یزد^۲، هم ارتباطی داشتند. مثلاً پدرم شعری برای آقای آیتی فرستاده بودند که آیتی هم در جواب این ایات را سروده بود:

پرسود وجود وی و خالی ز مضرت
یک قطعه بامعنی و بی عیب و معربت

آمد به برم تازه جوانی دو سه کرت
پس رفت و فرستاد یکی قطعه اشعار

۱- در گویش یزد به موریانه «ترده» می‌گویند.

۲- «تاریخ یزد» یا «آشکنده بزدان» نام کتابی است از عبدالحسین آیتی که در سال ۱۳۱۷ شمسی چاپ شد. درباره آیتی بنگرید به «دانشنامه مشاهیر یزد»، محمد کاظمینی، یزد: بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۳.

امید که مِن بعد خجالت نفزايد
بر آيتى از خامه عباس مرتضی

احتمالاً پدرم با مجله نمکدان آیتی ارتباطی داشتند. در حال حاضر، شماره‌های مجله نمکدان کامل نیست و من در شماره‌های موجود، نوشته یا سروده‌ای از پدرم پیدا نکرده‌ام. همچنین یک کارت پستال از سال ۱۳۱۷ش. از آیتی به یادگار مانده که حکایت از این دارد که او در کتاب فروشی گلبهار با پدربزرگم، علی آقا بمانی، دیداری داشته است و در آنجا صحبت از پدرم به میان می‌آید که آن زمان در کرمان، دوران سربازی را طی می‌کرده است. پدرم هنگام سربازی به دلیل خط و سواد خوبش، منشی گردان بوده است.^۱

– از خانواده مادری قان هم بگویید.

– مادرم بی‌بی شریفی پیر‌جل،^۲ همسر دوم پدرم بود. مادرم یزدی نیست. اهل یکی از روستاهای اطراف شهریابک است؛ روستایی به نام پیر‌جل. می‌گویند نام دقیقش «پیر گردد» بوده است که به صورت پیرجرد معرب شده و بعدها به پیر‌جل تغیر یافته است؛ بنابراین من از خانواده پدری ام یزدی و از خانواده مادری ام شهریابکی هستم.

خانواده مادری ام کشاورز بودند. بعد از فوت پدربزرگم، میرزا، مادربزرگم و به اصطلاح بی‌بی ام، سکینه فاضلی با دخترش به یزد مهاجرت کردند و همین جا ماندگار شدند و تعدادی دیگر از فرزندانش به تهران و مشهد رفتند.

– از دوران دبستان و از وقتی که مدرسه رفتید، بگویید.

– به دلیل مشکلاتی که در خانه ما وجود داشت و خیلی از آن‌ها را نمی‌توان گفت، در هفت سالگی به مدرسه رفتم، یک سال دیرتر از دیگران.

– چه مشکلاتی؟

– دو همسری، اختلاف بین همسرها و اختلاف فرزندانشان که معمولاً در خانواده‌های این چنینی وجود دارد من تا هفت سالگی پهلوی مادر بودم و بعد از آن به اجبار از مادر دور شدم.

– خوب از مدرسه بگویید.

– من در مهر ۱۳۴۶ به دبستان سعدی رفتم. پنج سال در آنجا درس خواندم. این مدرسه، پشت پاساز سید، جنب کوچه دکتر عرب خردمند، واقع در خیابان فرخی یزدی بود که گویا تخریب شد و به پاساز تبدیل شده است. آقای پیمانی، مدیر و آقای هلاکوبی، ناظم مدرسه‌مان بودند.

۱- بنگرید به یزد، یادگار تاریخ، حسین مرتضی، تهران: دف، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۱۵-۱۱۹ (با عنوان: کارگشای مردم، یادنامه عباس مرتضی).

۲- بی‌بی شریفی در ۱۳۹۷/۶/۲۳ درگذشت.

من در آنجا خیلی خوب انشاء می نوشتم. تقریباً از زمانی که درس خواندن را شروع کردم، پدرم غزل‌های حافظ را به من و سه برادر دیگرم یاد می داد. او دیوان حافظ را از حفظ بود. اگر شعر حافظ را از بر می کردیم، جایزه‌ای هم به ما می داد. نخستین غزلی که آموختم با این مطلع بود: ساقیا آمدن عیید مبارک بادت وان مواعید که کردی مرواد از بادت من از همان ایام کودکی به ادبیات علاقه‌مند شدم. این علاقه‌مندی همیشه بود، اما از کلاس پنجم به بعد بیشتر شد. هم کلاسی‌هایم دوست داشتند که من انشایم را بخوانم. حتی برای دانش آموزانی که نوشتمن انشاء برایشان مشکل بود، می نوشتم. گاهی چندین انشاء می شد. خاطرهای از نخستین بازخورد انشایم دارم. کلاس چهارم یا پنجم دبستان بودم. معلم گفته بود این شعر ملک الشعراًی بهار را به نثر بنویسید:

جدا شد یکی چشم‌هه از کوه‌سار به ره گشت ناگه به سنگی دچار

من این شعر را در خانه به نثر نوشتمن. وقتی آن را در مدرسه خواندم، معلم، نمره انشایم را پنج داد! گفتم: «چرا پنج آقا؟!» گفت: «چرا انشاء را دادی باید برایت بنویسد؟!» هرچه گفتم: «آقا! من خودم نوشتمن. به خدا خودم نوشتمن.» قبول نکرد و گفت: «بچه به این سن ناید دروغ بگوید! نمره پنج هم که دادم برای این است که بابات برایت بالا داده و تو نوشتی، و گرنه همین هم ناید می دادم.»

— استاد مسرّت، پدر شما کتابخانه عظیمی داشتند، صاحب خط خوش بودند، صاحب ذوق ادبی هم بودند، به شما شعر حافظ هم آموزش می دادند؛ بنابراین تأیید می فرمایید که در چنین فضایی بزرگ شده‌اید که خط سیر زندگی قان به پژوهش و تألیف رسیده است؟

— عوامل زیادی دست در دست هم می دهد که خط سیر زندگی آدمی شکل گیرد. یکی از عواملی که من همیشه روی آن تأکید دارم، جوهر خود آدمی است. نمی‌گوییم من نویسنده برجسته‌ای هستم. نمی‌گوییم نویسنده شاخصی هستم؛ ولی همین اندازه که هستم، بیشتر به جوهر بر می‌گردد. من و دواخوی دیگرم، همگی در دامان پدر، بزرگ شدیم. پدر اشعار حافظ را به همه ما یاد می دادند، ولی هیچ کدام از برادرانم اهل نوشتمن نبودند؛ حتی شاید مشکلشان بود یک انشایی هم بنویستند؛ پس این بر می‌گردد به جوهر خود آدم. به هر روی، محیط رشد و زندگی همه ما یکی بود. ما هر سه در دبستان سعدی درس خواندیم. معلمان مشترکی داشتیم. معلمان خوبی هم بودند؛ مثلاً آقای محمد فرزانه که پدرشان، ابوالقاسم فرزانه، نویسنده و خبرنگار اطلاعات هفتگی بودند؛ معلم می بودند.

شوق به نگارش در سال‌های بعد (در دوره راهنمایی و به خصوص دیirstان) در من بیشتر و

بیشتر شد. در دوره دیبرستان به محض اینکه ساعت انشاء شروع می‌شد، دانشآموزان به دیبر می‌گفتند: «آقا! مسرت، انشایش را بخواند.» و دیبرمان می‌گفت: «نه! او که انشایش را نوشه و تکلیفش را انجام داده؛ شما چه کار کرده‌اید؟». در میان دوستانم آقای مهدی اسلامی مهدی آبادی هم از دانشآموزانی بود که قلم خوبی داشت. او اهل مهدی آباد رستاق یزد بود. من و او با هم به اصطلاح رقبت داشتیم؛ و گاهی در نگارش انشاء به هم جواب می‌دادیم. حالتی از مجادله قلمی با هم داشتیم و کلاس گرم می‌شد؛ به همین دلیل هم کلاسی‌ها دوست داشتند ما دو نفر انشایمان را بخوانیم. در خاطرمن هست که در جلسه امتحان هم برای همکلاسی‌ها یام انشاء می‌نوشتیم؛ یعنی این قدر انشایم را زود می‌نوشتیم که دوستانم می‌گفتند: «برای ما هم بنویس.» یکی دو انشاء هم برای آن‌ها می‌نوشتیم.

من از دوره راهنمایی، خرید کتاب را شروع کردم. کتاب‌ها را از کتاب‌فروشی امیرکیسر در اول خیابان ایرانشهر (شهید رجایی امروزی) می‌خریدم. همچنان آن کتاب‌ها را دارم؛ مثلًا بینوایان ویکتور هوگو. البته آن کتاب، خلاصه بینوایان و در قالب کتاب‌های جیبی بود. عضو کتابخانه دیبرستان هم بودم و در امانت دادن کتاب به دانشآموزان فعالیت می‌کردم.

با معلمان انشاء و فارسی رابطه‌ام خیلی خوب بود. از ساعات ریاضی متفرق و گریزان بودم. زجرآورترین ساعت‌هایی که در طول سال تحصیلی داشتم، در درس‌های ریاضی، هندسه و مثلثات می‌گذشت؛ و خوش‌ترین کلاس‌های درسم، تاریخ، جغرافیا، ادبیات فارسی و انشاء بود.

کلاس دوم دیبرستان بودم که نخستین نوشه‌ام در روزنامه اطلاعات چاپ شد. یک نوشتۀ انتقادی بود. آن زمان خبرنگار اطلاعات در یزد مرحوم آقای احمد خضری یزدان بود. موضوع مطلبیم را با ایشان در میان گذاشتیم. گفت: «بنویس. من چاپ می‌کنم». جالب است بدانید که من هنوز آن نوشتۀ را ندیده‌ام. دوستانم آن مطلب را خوانده بودند، اما خودم ندیدم. همیشه برای خودم هم جای سؤال است که چرا نرفتم آن روزنامه را تهیه کنم و متن به چاپ رسیده‌اش را نگاه کنم؟! و حالا که سال‌هاست گذشته، نمی‌دانم در کدام شماره از انبوه روزنامه‌های سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶ به چاپ رسیده است. فقط این را می‌دانم که این نخستین فعالیت مطبوعاتی من بود.

همان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ با رادیو یزد هم شروع به همکاری کردم. به مناسب هفته استان یزد، رادیو یزد برنامه‌ای به نام «گنجینه» داشت. مجری آن آقای محمد رضا جاودانی بود. من هم برای برنامه گنجینه در قالب طنز، انشاء می‌نوشتیم. مثلًا فایده جوی خیابان چیست؟ در این برنامه هفتگی انشای من خوانده می‌شد. این‌ها نخستین فعالیت‌های من بود. بعدها در سال ۱۳۶۷ آن انشاء‌ها را در روزنامه ملک یزد به نام همشهری چاپ کردم.

- باز هم برگردیم به دوران دبستان. درس شما نسبت به شاگردان کلاس در چه سطحی بود؟

- درسم متوسط بود. درمجموع همیشه نمره‌هایم بین ۱۵ تا ۱۹ و بعضی از درس‌ها ۲۰ بود. در عین حال به خاطر سختی‌هایی که در خانه داشتم، قبول شدنم شاهکار بود. من از هفت سالگی به اجراب برادران از مادر جدا شدم. چهار برادر در یک خانه بودیم. ما خودمان به همراه پدر، پخت‌وپز و شستن رخت و لباس و ظرف و کاسه و همه کارهای خانه را انجام می‌دادیم؛ یعنی باید هم خرید کنیم؛ هم پخت‌وپز کنیم و هم درس بخوانیم. این جور وظایفی هم داشتم و این بود که با همه مشکلاتی که داشتم، قبولی من یک شاهکار بود.

- ناز پرورد تنعم نبودید.

- اصلاً. بعضی چیزها را نمی‌شود گفت. سختی‌های بسیاری کشیدم که یک‌صدم آن هم قابل گفتن نیست و همیشه از تکرار و یادآوری آن در رنج و عذاب می‌شوم و بغض گلوبیم را می‌فشارد. آن زمان می‌گفتم: «خدایا! چرا باید این همه سختی بکشم؟» شاید روزی زندگی نامه‌ام را نوشتم و به آن‌ها پرداختم؛ اماً بعد است.

شرح این هجران و این خون‌چگر این زمان بگذار تا وقت دگر

- آقای مسرت؛ چه چیزهایی را نمی‌شود گفت؟! اگر خاطره‌ای قابل طرح در ذهن دارید، بفرمایید.

- نه. خاطره نیست. چون ممکن است این‌ها پخش شود، گفتش خوب نیست. دو همسری پدر، اختلاف بین ایشان، به هر روی برادرهای بزرگ و فرزندان همسر دیگر ... مشکلاتی که با فرزندان زن دوم هست ... خلاصه آزار و اذیت و این جور چیزها زیاد بود و سختی زیاد کشیدم. به محض اینکه از مدرسه که در دو نوبت بود به خانه می‌رسیدیم، باید خانه را جارو می‌کردیم، لباس‌مان را می‌شستیم، ظرف‌ها را می‌شستیم، غذا درست کردیم؛ و دیگر چه وقتی برای درس خواندن می‌ماند؟ آنچه یاد می‌گرفتیم، سر کلاس بود. یادم نمی‌آید به غیر از دوره دیرستان، هیچ وقت درس خواننده باشم. بیشتر محفوظات ذهنی بود که در کلاس آموخته بودم؛ چون فرصت درس خواندن نداشتم. کمی در دوره دیرستان به دلیل اینکه برادرهایم یکی یکی ازدواج می‌کردند و می‌رفتند، بارمان سبک‌تر می‌شد و فرصت درس خواندنمان بیشتر. بهخصوص سال‌های آخر که دو برادر بزرگ‌ترم، ازدواج کردند و رفتند. از آن وقت من و برادر کوچک‌ترم، حمید‌رضا، با هم بودیم و روزهای خوشمان بود. بعد با فوت پدر باز دچار مشکلاتی شدیم.

- شما چند خواهر و برادر دارید؟

- سه خواهر (به نام‌های طاهره، فاطمه و طیه) و سه برادر (به نام‌های علی، اکبر و حمیدرضا). داستان عجیبی داریم. مثلاً من سه خواهر دارم. مادرم قبل از اینکه با پدرم ازدواج کند، همسر کس دیگری بود. شوهرش که بنای بود، ساختمان روی سرش خراب شد و از دنیا رفت. مادرم از آن شوهر یک دختر به نام فاطمه داشت. یکی دیگر از خواهرهایم از پدر خودم، ولی از مادر دیگر است؛ و یک خواهر هم از پدر و مادر خودم دارم.

- دوره‌ای که شما در مدرسه تحصیل می‌کردید، مقاطع تحصیلی در دو دوره دبستان و دبیرستان بود یا دوره راهنمایی هم داشت؟

- ما نخستین یا دومین گروهی بودیم که در دوره راهنمایی درس خواندیم. سه سال راهنمایی را تا خرداد ۱۳۵۳ به مدرسه نمونه فرهنگیان، تزدیک میدان شهید بهشتی و اول خیابان ایرانشهر رفتیم که بعدها نامش علامه اقبال شد و آن خانه ریاضیات است. در آن سه سال، مدیر مدرسه آقای تقی اشتی - پدر آقای دکتر ساسان اشتی - و ناظم آقای جواد فرازی بودند.

چهار سال دوره بعد را از مهر ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۹ در دبیرستان علی دیهیمی رویه‌روی سینما ایران گذراندم. البته به دلیل همان مشکلاتی که گفتم، سال اول دبیرستان، مردود شدم. بعد از وقوع زلزله خفیف در یزد، حدود سال ۱۳۵۶ به نزد مادرم و خواهر کوچکم طیه رفتیم که در محله سردوراه ساکن بودند. تا حدود سال ۱۳۵۸ نزد مادرم بودم و از آن سال تا بهمن سال ۱۳۵۹ با برادرم حمید یکجا زندگی کردیم که به سربازی رفتیم و باز دربه‌دری‌های من شروع شد. بگذریم.

- جناب مسرت، بین معلمانی که داشتید، کدامشان در زندگی شما تأثیرگذارتر بودند؟

- در هر مقطعی، معلمی شاخص بود. در دوره دبستان، شیوه آموزش استاد محمد فرزانه بسیار خوب بود. او کسی بود که همیشه در جیش، قلم، پاک‌کن، تراش و ... داشت؛ و به دانش آموزی که خوب درس پاسخ می‌داد، جایزه می‌داد. گویا فرزند نداشت. او خیلی بجهه‌ها را دوست می‌داشت و دانش آموزان را بچه‌های خودش می‌دانست. شیرین‌ترین کلاس درس من در دوره اول دبستان با استاد فرزانه بود. هر وقت که می‌ینشمانت از ایشان تشکر می‌کنم.

معلم کلاس پنجم دبستانم آقای سید مرتضی بکاء، اهل تفت بود. فارسی را خوب تدریس می‌کرد. بعدها من براساس برخورد با ایشان داستان کوتاهی نوشتیم و در روزنامه چاپ شد که اگر فرضی شد تعریف می‌کنم.

در دوره راهنمایی یکی از معلمانی که بسیار بر من تأثیر گذاشت، آقای مرتضی فروتن بود. ایشان هر هفته زندگی یکی از بزرگان را برای ما توضیح می‌داد. مثل حافظ، سعدی، مولوی،

نیما یوشیج، فروغ فرخزاد و ... من عاشقانه گفته‌های آقای فروتن را در دفترچه‌ای یادداشت می‌کرم. آن دفترچه را هنوز دارم. ایشان مرا بسیار علاقه‌مند کرد. براساس همین علاقه، در همان سال‌ها فهمیدم کتاب‌هایی وجود دارد به نام «اطلاعات عمومی» که مطالبی که آقای فروتن می‌گوید در آن کتاب‌ها است.

از دوره راهنمایی فهمیدم کتابی به نام «فرهنگ لغت» وجود دارد. یادم است وقتی معنای کلمه «اطلس» را از معلمی پرسیدم. گفت: «خودم هم نمی‌دانم» و رفت در فرهنگ نگاه کرد. از آن وقت با فرهنگ لغت آشنا شدم.

یکی از معلمان فارسی ما در دوران دبیرستان آقای مستبط بود که دیرینی دانشسرای راهنمایی هم بود. یکی دیگر از دبیرانمان آقای طهماسبی بود که بعدها به دانشسرای تربیت معلم رفت و در آنجا مشغول تدریس شد. نیز باید یاد کنم از آقای عطار. این سه معلم ادبیات، مشوقان من در دوره تحصیل بودند.

دوره دانشگاه هم که بحث جدایی است که بعداً می‌گوییم.

از آقای بکاء چه خاطره‌ای دارید؟

- تقریباً سال ۱۳۷۴ یا ۱۳۷۵ بود که داشتم از سه راه تعاون یزد می‌گذشتم. دیدم فردی آنجا درون ماشین نشسته و دارد سیگار می‌فروشد. چهره‌اش خیلی آشنا بود. خیلی ناراحت شدم. معلم قدیم را می‌دیدم که سالیان سال تدریس کرده و حالا باید در این سال‌های پایانی عمر، بنشیند و سیگار بفروشند. البته خودش هم سیگاری بود. نشسته بود عقب ماشین زیان پیکاب و سیگارها را کنار هم چیده بود و می‌فروخت. با آن که بسیار به ایشان علاقه و احترام داشتم، خجالت، مانع آن شد تا جلو بروم و سلام کنم. او در دوران دبستان برای خودش وجهه‌ای داشت و حالا خوب نبود که شاگرد سابقش، او را در این حالت بینند. پس خودم را نشانش ندادم. براساس این ماجرا داستانی نوشت که در روزنامه آفتاب یزد و بعدها در روزنامه خاتم یزد چاپ شد.^۱

- اگر خواسته باشیم درباره سابقه نویسنده‌گی شما صحبت کنیم، باید به دوره دبیرستان بازگردیم که در مدرسه فعال بودید؟

- بله؛ یکی از فعالیت‌هایی که در دوره دبیرستان داشتم، تهیه روزنامه دیواری بود. گروهی بودیم به نام گروه روزنامه دیواری. نمی‌دانم آن روزها را به یاد دارید یا نه. در مدرسه‌ها گروه روزنامه

۱- بنگردید به داستان «تردیدهای یک شاگرد قدیمی» در روزنامه آفتاب یزد، س. ۱، ش. ۱ (۷۷/۱۲/۲): ۶ (به نام: ح. نسیمی) و هفت‌نامه خاتم یزد، س. ۱، ش. ۷۹ (۸۴/۲/۱۴): ۳.

دیواری درست می‌کردند. در این گروه، فقال ترین من بودم. چون خطم خوب نبود، مطالب را تهیه می‌کردم و یکی از دوستان به نام داریوش حسن‌زاده که خط‌خوبی داشت، می‌نوشت. یکی دیگر از دوستان هم طراحی و نقاشی روزنامه را انجام می‌داد. روزنامه دیواری به صورت هفتگی در مدرسه نصب می‌شد. مطالب انتقادی هم داشت.

– وقتی برای نخستین بار نوشه‌تان در روزنامه اطلاعات چاپ شد، دانشآموز دوره دبیرستان بودید. شما چگونه به روزنامه علاقه‌مند شده بودید که برای اطلاعات، مطلب هم فرستادید؟

– پدرم روزنامه می‌گرفتند. ایشان اهل خرید روزنامه بودند و معمولاً روزنامه اطلاعات و گاهی هم کیهان می‌خریدند.

در آن دوره به فوتbal بسیار علاقه داشتم و دفترچه‌ای تهیه کرده بودم که کلیه نتایج تیم ملی فوتbal ایران و تیم تاج (استقلال فعلی) را در آن می‌نوشتم. سال‌ها در کتابخانه وزیری از روزنامه‌ها و مجله‌های قدیمی، نتایج تیم فوتbal را در می‌آوردم و گردآوری می‌کردم. به تیم ملی و تیم استقلال (تاج سابق) علاقه داشتم. خودم هم کوتاه زمانی بازیکن تیم تاج یزد بودم. بعدها که به دبیرستان رفتم و به کارهای ادبی علاقه پیدا کردم، هر چه روزنامه و مجله ورزشی داشتم به همراه آن دفتر به یکی از دوستانم، آقای خاکی که بعدها راننده اتوبوس شهری شد، هدیه دادم. او خیلی به فوتbal علاقه داشت. نمی‌دانم آن‌ها را نگه داشته است یا نه.

نکته جالب دیگر اینکه من در سال‌هایی که دوره دبیرستان را طی می‌کردم، خودم نشریه‌ای در خانه درست می‌کردم که به شماره شصتم رسید. هر هفته، هشت برگ و سط دفتر را جدا می‌کردم و نشریه درست می‌کردم. در آن نشریه عکس می‌چسباندم و مطلب می‌نوشتم. صفحات ورزشی، تاریخی و ادبی و گاهی سیاسی هم داشت. بعدها که انقلاب شد، گفتم خوب نیست این‌ها را نگه دارم و متأسفانه تمامش را آتش زدم.

جالب است بدانید که از سال سوم دبیرستان به گردآوری اشعاری درباره خدا شروع کردم. مجموع آن‌ها سه دفتر دویست صفحه‌ای شد؛ یعنی ششصد صفحه. برای این کار همیشه یکی، دو دیوان شعر دستم بود. اوایل، اشعار بلند را گردآوری می‌کردم؛ بعدها به این نتیجه رسیدم که تک بیت‌ها را هم جمع آوری کنم؛ بنابراین کل دیوان را می‌خواندم. این مجموعه، سه جلد شد. بعدها که در کتابخانه وزیری مشغول شدم، چون توانایی چاپش را نداشتم و ممکن بود خراب شود یا از بین برود به کتابخانه اهداء کردم. یکی را «بارالهای نام گذاشت»، دیگری را «ذات لایزال» و سومی را «یکتای بی‌همتا». آن این سه جلد جزو نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری است. این اشعار را در

دوره دیبرستان جمع آوری کرده بودم و انجام آن سه سال طول کشید؛ تا حدود سال ۱۳۵۸. در انتهای کتاب، نام نزدیک به دویست مجموعه شعر و فهرست نام شاعران را بر اساس صفحه آورده‌ام. این گونه نبود که بدانم شیوه دقیق ذکر مأخذ چیست؛ به همین دلیل به ذکر نام کتاب‌ها بسته کرده بودم.

آن وقت‌ها عضو کتابخانه شرف‌الدین علی شده بودم و کتاب‌ها را از آنجا می‌گرفتم و اشعار را استخراج می‌کردم. یک بار که دیوان شمس تبریزی را گرفته بودم، ببابایم گفتند: «خیلی مواظب باش.» پدرم احساس می‌کردند حال و هوای عرفانی اشعار شمس برای دوره سنی من سنگین است. می‌گفتند: «حوالت باشد که یک دفعه از راه به در نشوی، چون گاهی افکار عرفانی و صوفیانه بعضی چیزها را نفی می‌کنم.»

– آیا تشویق هم می‌شدید یا اطرافیان در جریان بودند که دارید این کارها را انجام می‌دهید؟

– فقط پدرم در جریان بود. بعضی از شعرهای «خدا» را که گردآوری کرده‌ام، با راهنمایی پدرم بود.

– می‌شود گفت که جزو نخستین تألیف‌های شما بوده است؟
– بله.

– آقای مسرت؛ به این ترتیب خودآگاه یا ناخودآگاه خط سیر شما مشخص شده بود. از یک طرف جمع آوری اشعار و تألیف کتاب و از طرف دیگر همکاری با مطبوعات و تهیه روزنامه دیواری مدرسه؟

– بله؛ هفده یا هیجده ساله بودم که نخستین کتابم را تألیف کردم. اگر این سه مجموعه چاپ شود، یکی از کامل‌ترین مجموعه اشعار درباره خدا است. این همه کتابی که درباره شعر خدا چاپ شده است، هیچ کدام به کاملی این مجموعه نیست که من تهیه کرده بودم.

از همان سال‌ها به آثار باستانی علاقه پیدا کرده بودم. مجله‌ای بود به نام آگاهی‌نامه که به همه کتابخانه‌ها می‌رفت. من آن مجله را در کتابخانه شرف‌الدین علی دیده بودم. این مجله برای سازمان ملی حفاظت آثار باستانی بود. با دفتر مجله مکاتبه کردم و برای من رایگان ارسال می‌شد. آگاهی‌نامه مسابقه‌ای داشت که موضوعش شناخت تصویر بود. عکس می‌گذاشت و می‌پرسید: این عکس کجاست؟ من در این مسابقات شرکت می‌کردم. جایزه یکی از مسابقه‌ها که در آن شرکت کردم، آلبوم اسلاید بود. هنوز آن آلبوم را دارم. این‌ها مقدمه‌ای بود که بعدها جذب سازمان حفاظت آثار باستانی بزد شوم.

- الآن آگاهی نامه چاپ می‌شود؟

- نه. آگاهی نامه مجله بسیار خوبی بود. بعد از انقلاب، مجله‌ای به جای آن چاپ شد به نام «اثر» که هنوز هم چاپ می‌شود.

- در صحبت‌هایتان اشاره‌هایی کردید که گاهی زندگی تان با مشقت و سختی سپری می‌شد؛ و گویا پدرتان هم در مقطعی با مشکلات مالی روبرو بودند؛ آیا شما خودتان هم برای امور معاش کار می‌کردید؟

- نه. پدرم محض داشت و کفاف می‌داد؛ متنها با سختی. مثل حالا نبود که مثلاً بچه‌ها اعتراض کنند که چرا فلانی، فلان لباس دارد و ما نداریم؟ ما می‌دانستیم پدر بیشتر از این نمی‌تواند تهیه کند و فشار نمی‌آوردیم. به هرچه برایمان تهیه می‌شد، قانع بودیم. مثلاً ممکن بود سالی یک جفت کفش لاستیکی بخرد و ما راضی بودیم. یا مثلاً دفترمان، دفتر کاهی بود و ما انتظار داشتن دفتر سفید نداشتیم. قانع بودن جزو ذات ما و نسل ما بود. هیچ وقت گلایه نمی‌کردیم. راضی بودیم.

من یک هفته بعد از فوت پدر، به کار مشغول شدم. وقتی پدرم از دنیا رفت، کسی یک ریال به من کمک نکرد؛ حتی برادرهای بزرگ‌تر هم ندادند. هیچ کدام نگفتند که تا دیروز با بنا خرجت را می‌داده و حالا این یکی دو ماه، ما پول به تو قرض می‌دهیم تا راه یافته ... تا هفته قلیش پدر، پول توجیی به من می‌داد و بلا فاصله بعد از فوتش همه چیز قطع شد. من ناچار شدم و دنبال کار رفتم. همه کاری کردم. برق‌کشی، لوله‌کشی، عینک‌سازی و کارگری در کارخانه‌ها و شرکت‌های مختلف ... شاید حدود بیست تا سی کار انجام دادم. کارهای یک روزه تا چندماهه و چندساله.

- وقتی پدرتان به رحمت خدا رفتند، بیست ساله بودید؟

- بله؛ پدرم ۲۹ آبان ۱۳۵۹ از دنیا رفتند. بهمن همان سال به سربازی رفتم؛ و این چند ماه را برای گذران زندگی کار می‌کردم. هر کاری پیش آمد.

- چرا کار ثابتی را انتخاب نکردید؟

- مثلاً پس از دو، سه روز که به عینک‌سازی رفتم، صاحب کار گفت: «ما دیگر نیاز نداریم» و حتی هیچ پولی هم به من نداد. یا کار برق‌کشی برایم خیلی سخت بود؛ استاد کارم کل کارهای یک ساختمان را که دشوارترین آن کندن جای لوله در دیوار و زیر سقف بود، روی دوشم می‌گذاشت. یا مثلاً در شرکت مفتوح‌سازی یزد می‌بایست روزانه چند تن میل گرد را می‌بستم و کنار می‌گذاشت. صبح روز سوم از درد کمر نتوانستم از جایم بلند شوم. فردای آن روز که به شرکت رفتم، گفتند: «شما اخراج هستی» و وقتی علت را پرسیدم، گفتند: «برای اینکه کارت را ترک کردی».

- حسین مسرتی که اهل مطالعه بود، مدام به کتابخانه می‌رفت، ششصد صفحه شعر با موضوع خداوند جمع آوری کرده بود، در روزنامه مطلب می‌نوشت و با رادیو همکاری داشت بعد از فوت پدر در شرایطی قرار می‌گیرد که باید دربه در به دنبال کاری باشد که بتواند امارات معاش کند. در آن شرایط، مطالعات و کارهای فرهنگی شما ادامه داشت یا تحت تأثیر یافتن کار گذشت؟

- دیگر آن زمان، فقط دغدغه نان بود. فقط خودم هم نبودم. مادر و خواهر کوچکم هم بودند. دغدغه نان جلوی همه چیز را گرفته بود. با همه این احوال، یادم می‌آید زمانی که در شرکت یزدپیج کار می‌کردم، کاغذهایی بود که باید در آنها گزارش کار می‌نوشتم و من پشت تعدادی از آن کاغذها یادداشت‌هایی کرده بودم. هنوز آن کاغذها را که لبه‌هایش روغن‌مالی است دارم. از آن موقع برای خودم طرح ریخته بودم که چه کتاب‌هایی و چه تحقیقاتی را درباره یزد بنویسم. منظورم این است که علاقه‌ام جایی نرفته بود.

در همین شرکت یزدپیج، یک سال و خرده‌ای کارکردم و بعد اخراج شدم. علت اخراج هم به دلیل این بود که نوبت شب داشت و من هفته‌هایی که نوبت شب بودم، اصلاً خواب نمی‌رفتم. دیگرانی که شب‌ها به شرکت می‌آمدند روز بعد تا ظهر می‌خوابیدند، اما من اصلاً خواب نمی‌رفتم. یک هفته بی‌خوابی در ماه، حسابی لاغرم کرده بود، روی روان و اعصابم اثر گذاشته بود و دکتر طب‌حرفه‌ای نوشته بود که به من نوبت شب ندهنند؛ اما مدیر شرکت می‌گفت: «دکتر این‌ها را برای خودش نوشته، می‌خواهی بیایی یا و نمی‌خواهی، بفرما، برو». یک روز هم نامه دادند که آقا شما دیگر سر کار نیا. پس از کلی شکایت و اداره کار رفتن، تقریباً دو سه هزار تومان پول دادند و تمام شد.

- قبل از دوره سربازی در این شرکت مشغول شدید؟

- من در بهمن ۱۳۵۹ به سربازی رفتم. بعد از شش ماه از خدمت سربازی به دلیل کفالت مادرم، معاف شدم. دوران سربازی نیروی هوایی، آموزشی در سرآسیاب مهرآباد تهران و بعد در جزیره خارک بودم. در تابستان ۱۳۶۰ معاف شدم. به یزد آمدم و جدی‌تر از قبل وارد کار شدم؛ بعد از سربازی در شرکت رزبرگ واقع در شاهدیه و کارخانه پارچه‌بافی و کیل واقع در خیابان مطهری مشغول به کار بودم. بعد به شرکت الکترود واقع در حسن‌آباد و سپس به شرکت یزدپیج در بلوار جمهوری اسلامی رفتم.

- چگونه در میراث فرهنگی یزد مشغول به کار شدید؟

- قبل از آنکه به آثار باستانی (میراث فرهنگی کنونی) بروم، در شرکت توانیر یزد شروع به کار

کرده بودم. سه روز بود که در آنجا مشغول بودم. یک روز تعطیل یا یک بعد از ظهر بود که به با غ دولت آباد رفتم. آنجا را تا آن موقع ندیده بودم. نزد مسئول دفتر آن، آقای علی اکبر عطاری رفتم. درباره باغ پرسیدم. آقای عطاری شرح داد و گفت: «در حال حاضر اینجا دفتر آثار باستانی یزد است». آن وقت نامش «سازمان ملی آثار باستانی»، دفتر فنی یزد بود. آقای عطاری پرسید: «مثلاً اینکه به آثار باستانی علاقه داری؟» گفت: «بله». در مورد اشتراک مجله آگاهی نامه هم به ایشان گفت. گفت: «بله نامت آشناست. اتفاقاً ما یک مدیری داریم که او هم خیلی به آثار باستانی و میراث فرهنگی علاقه‌مند است؛ می‌خواهی با او آشنایت کنم؟ می‌خواهی بروم بهلوی مدیر؟» من هم از خداخواسته، استقبال کردم و رفتم. و شاید اگر این پیشنهاد را آقای عطاری نمی‌داد، من هرگز وارد مقولات آثار باستانی نمی‌شدم و راه زندگی من فرق می‌کرد. بینید لحظه‌ها چقدر در زندگی آدم‌ها مهم و تأثیرگذار است. چه بسیار «عطاری‌ها» در زندگی آدم‌ها پیدا می‌شوند که خط زندگی را عوض می‌کنند و آدمی به سادگی از کنارشان می‌گذرد و یا به فراموشی می‌سپارد.

– چه سالی بود؟

- آذر ۱۳۶۳ بود. من فروردین ۱۳۶۲ ازدواج کردم؛ و سال ۱۳۶۳ که از شرکت یزد پیچ اخراج شدم، همسر داشتم.
 - از ازدواجتان بگویید.
- من و برادر همسرم، عباس آقا، در دوران آموزشی خدمت همراه بودیم و با هم آشنا شده بودیم.

او بعدها برای ادامه خدمت به یزد آمد. یک روز به من گفت: «من دارم می‌روم گلپایگان» و دعوتم کرد که من هم به شهر و خانه‌شان بروم. رقم و با خانواده‌شان آشنا شدم و به هر روی دل‌بستگی پیدا شد. من معاف شده بودم؛ ولی عباس آقا در خدمت بود که ازدواج کردم. اگر از من پرسیده شود: کجا بایی هستی؟ باید جواب دهم: مادرم کرمانی است، پدرم یزدی و همسرم گلپایگانی.

بعد از خدمت، عباس آقا در یزد ماندی شد و هر سه در یک خانه زندگی می‌کردیم و هر دو برای کار به شرکت الکترود یزد رفتم. بعد از دو ماه مرا از شرکت الکترود اخراج کردند. به این صورت که مدیر شرکت من را خواست و گفت: «آقای مسرت، بیخشید، شما گاو پیشانی سفید شدی.» گفت: «چرا؟» گفت: «به خاطر اینکه از یکی دو جای دیگر هم اخراج شدی.» گفت: «این که دلیل نمی‌شود.» و توضیحاتی دادم. گفت: «ما مدیران در جلساتی که داریم، می‌گوییم باید مواظب چه کسانی بود. این است که ما اخیراً تحقیق کردیم و دیدیم شما یکی دو جای دیگر

بودید و اخراج شدید». درست می‌گفت. من در شرکت رزیر گ به علت مخالفت با تصمیمات غیرقانونی مدیر و اعضای هیئت مدیره شرکت تعاونی کارگران و در شرکت مفتول‌سازی یزد به دلیل غیبت اخراج شده بودم. پس از آن من به شرکت یزدپیچ رفتم، اما عباس آقا سالیان سال در شرکت الکترود ماند.

– داشتید تعریف می‌کردید که به باغ دولت‌آباد رفته بودید و با آقای عطاری از کارمندان پیشکسوت میراث فرهنگی یزد هم صحبت شدید.

– بله؛ آقای عطاری حالا بازنشسته شده است. آن موقع دفتردار بود. می‌گویند آدم‌ها تأثیرگذارند، این نمونه‌اش است. اگر آقای عطاری آن لحظه به من پیشنهاد نداده بود که برویم با مدیر صحبت کنیم، شاید اصلاً زمینه ذهنی و زندگی‌ام چیز دیگری بود. رفیم و با آقای مهندس محمد رضا اولیاء صحبت کردیم و ایشان علاقه‌مندی من را به میراث فرهنگی دیدند. گفتند: «حاضری یک کاری بکنی؟ برو درباره یکی از آثار تاریخی یزد یک مطلب بنویس و برایم بیاور». من هم یک دفعه ذهنم به مسجد زاویه معطوف شد. چون سال‌ها پیش که در محله سردوراه، همراه مادر زندگی می‌کردیم، آن مسجد را می‌دیدم و نسبت به آن کنجکاو شده بودم. پس از مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی، گزارشی درباره مسجد زاویه نوشتم. فکر کنم روزی که با آقای اولیاء صحبت کردم، چهارشنبه بود و من صبح شنبه گزارش را به ایشان تحویل دادم. آقای اولیاء به محض مطالعه گزارش گفتند: «از فردا یا سر کار».

– آقای مسرت یکی از ویژگی‌های شما این است که کاری که بر عهده می‌گیرید با سرعت انجام می‌دهید. قبول دارید؟

– بله.

– مثلًاً همین کار پژوهش مسجد زاویه را اگر کسی ده روز هم برایش وقت می‌گذاشت، قابل قبول بود؛ اما شما دو روزه این کار را انجام و تحویل دادید. الان هم نسخه اصلی آن با دست خطی زیبا در مرکز اسناد میراث فرهنگی موجود است.

– دست خط آقای محمد رضا اولیاء است. می‌خواستند این مسجد به ثبت آثار ملی برسد و آقای اولیاء گفت: «همین گزارش را تکمیل کن» و من با کاغذ مویی، نقشه‌های کاشی‌ها را پیاده کردم و رنگ کردم و ضمیمه گزارش شد و ارسال شد.^۱ آقای اولیاء هم خط بسیار خوبی داشتند. آن موقع ایشان مهندس بودند و بعدها دکترای معماری گرفتند و حالا استاد دانشگاه هستند. یکی از

۱- عجب حکایتی است! زمانی که در میراث فرهنگی یزد مشغول بودم؛ در بازخوانی ای که سازمان از فهرست آثار به ثبت رسیده ملی داشت، معلوم شد در گیرودارهای اداری حکم ثبتی برای مسجد زاویه صادر نشده است؛ و من براساس منبع پژوهشی حسین مسرت، گزارشی تکمیل کردم و به تهران ارسال شد. «سردر مسجد زاویه» در تاریخ ۱۲/۲۴/۱۳۸۳ به شماره ۱۱۶۴۹ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. این نخستین گزارش پیشنهاد ثبتی بود که انجام دادم. [امیری]

خوبی‌های میراث فرهنگی آن دوره، حضور آقای اولیاء بود. من هم اقبال خوبی داشتم که با ایشان آشنا شدم. آقای اولیاء بسیار من را تشویق کردند و تأثیرگذار بودند و باز شاید اگر علاقه‌مندی ایشان به کارشنان نبود، من هرگز در این اداره مشغول به کار نمی‌شدم.

من در میراث فرهنگی کار پژوهشگری می‌کردم؛ اما در پرداخت حقوق، کارگر ساختمانی بقעה شاهولی تفت و دیگر بنها بودم. آقای اولیاء گفتند: «برای آن که بتوانیم در اینجا محمولی برای پرداخت حقوق داشته باشیم، برو تهران عکاسی یاد بگیر». من هم در ماه دی همان سال به سازمان ملی حفاظت آثار باستانی تهران، واقع در خیابان لارستان رفتم و زیر نظر یکی از عکاسان بنام ایران، آموزش دیدم. این هم از شانس‌های خوبی بود که من داشتم. از ژرژ موسسیان؛ فتون عکاسی یاد گرفتم و زیر نظر آقایان غلامحسین ملک عراقی و علی علی‌آبادی، در دفتر آثار تاریخی، جنب موزة ایران باستان، ظهور فیلم و چاپ عکس را آموزش دیدم.

- صحبت عکاسی هم که می‌شود باید در نظر بگیریم که در آن سال‌ها دوربین عکاسی به همین سادگی در اختیار همه نبود و اصلًاً چیزی به نام دوربین دیجیتال به ذهن کسی هم خطور نمی‌کرد. چه زمانی در میراث فرهنگی یزد مشغول به کار شدید؟ - من در آذر ۱۳۶۳ به میراث فرهنگی رفتم و تا ۱۳۶۵/۵/۳۰ در آنجا بودم، اما چون زمان جنگ بود، مشکلات زیادی داشتیم. من تقریباً هشتاد و پنج روز به سر کار می‌رفتم و پنج روز تا ده روز بی کار بودم. در ماه‌های اسفند تا فروردین که تخصیص بودجه‌ها نامعلوم بود، بیشتر بی کار بودم. عصرها و در مواقع بی کاری، خودم در حمام خانه، کارگاه ظهور و چاپ فیلم و عکس سیاه و سفید با نام تجاری «چاپکس» راه انداخته بودم و فیلم‌های سیاه و سفید را از عکاسی‌های یزد می‌گرفتم و چاپ می‌کردم.

به دلیل علاقه‌ای که آقای مهندس اولیاء به کار پژوهش داشتند و دارند، ما سه مجموعه با هم کار کردیم که به همت ایشان بازنویسی و در شمار اندک چاپ شد. این سه پژوهش عبارت بودند از: «نگاهی به مجموعه زاویه»^۱، «دخمه‌های زرتشیان یزد»^۲ و «مسجد غلیای نعیم آباد»^۳.

- از ادامه فعالیت خودتان در میراث بگویید.

- قسمت شرقی باغ دولت آباد، فضایی بود به نام عمارت آینه‌خانه که در اختیار دفتر فنی یزد بود. آنجا محل کارمان بود. بعدها به خانه لاری‌ها منتقل شدیم؛ و باز هم باید از آقای اولیاء یاد

۱- بنگرید به «یزد، یادگار تاریخ»، حسین میراث، تهران: دف، ۱۳۹۵، ج: ۱، ۴۸۹-۴۹۲ (با عنوان: نگاهی به مجموعه زاویه).

۲- بنگرید به «یزد، یادگار تاریخ»، حسین میراث، تهران: دف، ۱۳۹۵، ج: ۱، ۵۰۶-۵۱۱ (با عنوان: برج‌های خاموشی).

۳- بنگرید به «یزد، یادگار تاریخ»، حسین میراث، تهران: دف، ۱۳۹۵، ج: ۱، ۵۰۱-۵۰۲ (با عنوان: مسجد غلیای نعیم آباد).